

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

اصلا کل علم منقول است، حالا چه شیعه باشد و چه غیر شیعه باشد، فرض کنید کلمات فلاسفه یونان یا روایات اهل سنت یا مثلاً زیدیه که فقط اختصاص به شیعه نیست، این خودش علم منقول یک رشته خاصی است، یک عالم خاص خودش را دارد، ضوابط خاص خودش را دارد. در این ضوابط احساس انسان این است که ضعیف برخورد کردند.

یکی از حضار: مصدر شناسیشان ضعیف است.

آیت الله مددی: آن مصدر شناسی که کلاً، آن که کلاً. من الباب الی المحراب، آن که من الباب الی المحراب است چون آقایان هم بر فرض کار بکنند در حد رجال است و آن حد رجالش را هم ما در تحلیل سند گفتیم، داود ابن حسین را تضعیف کردند و الی آخر محمد ابن عیسی را به آن صورت عجیب و غریب تضعیف کردند. علی ای حال مباحث رجالشان هم یک طور است، مباحث فهرستیشان هم که کلاً مطرح نیست. به هر حال چون عرض کردم می خواستم این را هم توضیح بدهم.

بحث راجع به روایت عمر ابن حنظله بود، مرحوم آقای نائینی می فرمایند در این روایت ترجیح به صفات نیامده لکن چون بعضی از صفاتی را که در باب قاضیین یا حکمین امام فرموده است مناسب است با راوی، با روایت، پس بعید نیست که مراد ترجیح به صفات هم باشد یعنی این حاکمین را ما روایتش را نگاه بکنیم آنی که اصدق است، اصدق و اعدل که در آن آمده این ناظر به صفات راوی باشد. منشا حکم قاضی، مدرک حکم قاضی.

خب مرحوم آقاضیا هم که فرمودند بعیدٌ جدا یعنی انصافاً، بنده گاهگاهی یکی، شاید حالا حمل بر بی ادبی باشد، ما اصلاً بحثمان چیز دیگری است، ما می گوئیم اصلاً بعضی وقت ها بعضی از بزرگان یک مطلبی می گویند یک مدتی فکر می کنیم چطور این معنا اصلاً به ذهنشان خطور کرده، متحیریم، امام فرمود در حکمین اعدل و اصدق، به ذهنشان خطور کرد که این حکمین برویم مدرک حکمش را،

.....
حالا آن وقت راویش را نگاه بکنیم، بعد صفات راوی را ببینیم یعنی مرحوم آقاضیا رحمه الله علیه فرمودند بعیدٌ جدا، حالا بعیدٌ جدا که جای خودش.

این روایات شبر در باب وجب است، البته شبر نیست، که به اندازه یک وجب، چون فاصله بین دو تا انگشت اولی و آخری را شبر می گویند، این فاصله این دو تا و این دو تا را فطر می گویند. علی ای حال خب مشهور علما این است که به اندازه یک وجب از پیشانی بگیرد، از مرحوم شیخ بهائی در جبل المتین آمده که مراد از شبر یعنی دستش را بگذارد دائره مانند، یک وجب مثل دائره روی صورتش بکشد، من گاهی اوقات فکر می کنم، من هر چه فکر می کنم چطور به ذهن ایشان این معنا خطور کرده. آخه آدم دستش را دائره بگیرد چطور به ذهن ایشان خطور کرده، ما متحیریم، معنا که باطل است، واضح است که فاسد است، آن چه که جای خودش. به قول آقاضیا بعیدٌ جدا.

اصلا گاهی فکر می کردم ما با احترام، خب معلوم است طریقه ما به بزرگان احترام است مخصوصا نائینی را که خیلی واقعا روی جهات مختلف ایشان برای ایشان احترام قائلیم اما اصلا این که از این روایت در بیاورد صفات راوی را با این ترتیبی که فرمودند انصافا بسیار فوق العاده عجیب و غریب است، مطلب غریبی است. من فکر می کنم احتمال می دهم چون ترجیح به صفات در مرفوعه زراره آمده است. بالاخره ایشان گفت آن روایت ضعیف است اما تصلح للتایید، موید می شود، فکر می کنم ذهنیتشان با مرفوعه زراره بوده، اگر ایشان این راه را می فرمود بهتر از این توجیه بود، چون در مرفوعه زراره ترجیح به صفات آمده و یکی از ادله، عرض کردم مرفوعه زراره که لا تصلح للتایید، هیچ ارزش علمی ندارد، کلا ساقط است. آن وقت شواهد بر این که آن هم ساقط است یکیش همین است، یک چیزی در آن هست که هیچ جا نیست و این تصادفا همه اش شواهد بر سقوطش است نه این که تصلح للتایید، علی ای حال کیف ما کان آن وقت مرحوم آقاضیا فرمودند روایت فرقد، البته این در کتاب من چاپ شده، نمی دانم حالا نشد، آن تقریرات ایشان که در دسترس من نبود، مقالات ایشان در دسترس بود، اما نشد، یادم رفت که مقالات را نگاه بکنم که ببینم ایشان در مقالات این مطلب را دارد یا نه. ایشان فرمود روایات فرقد دلالت بر حکمین. این مطلب درست است اما فرقد نیست. آنی که هست داود

یکی از حضار: یکیش روی است.

آیت الله مددی: یکیش روی است، یکی داود ابن حسین و آن یکی هم موسی ابن اکیل است.

اصلا فرق ندارد، بله ما از داود ابن فرقد که همین روایت به عنوان داود ابن فرقد فارسی هست این یک توقیعی است خطاب به حضرت هادی، ما علمتم أنه قولنا فالزموا، ربطی به مانحن فیه ندارد. غرض من نگاه کردم ما فرقد مخصوصا، باز داود یک چیزی، من پیدا نکردم، نمی دانم حالا مرادشان. ظاهرا مراد آقاضیا باید این باشد.

آن وقت دیروز ایشان روایت همین داود ابن حسین را خواندند که دیروز توضیحاتش را عرض کردیم. یک احتمال این بود که این روایت جزء روایات عرض باشد یعنی مرحوم داود ابن حسین بعد از این که شنید از عمر ابن حنظله این مطلب را، این مطالب را خود امام مطرح کرد و امام از آن سه تا مطلب فقط مطلب وسط را فرمودند. این مال داود ابن حسین، حالا بعد یک نکته ای هم دارد. روایت بعدیش شماره ۶ در این جامع الاحادیث جلد ۱ که شما دیروز خواندید باب ۶ در مقدمات حدیث شماره ۵ بود، روایت داود، حدیث شماره ۶ موسی ابن اکیل نمیری، این حدیث را منفردا مرحوم شیخ طوسی نقل کرده است، آن هم باز از کتاب نوادر محمد ابن علی ابن محبوب. از آن کتاب نقل کرده است. بخوانید. البته ایشان از محمد ابن حسین نقل کرده است.

یکی از حضار: محمد ابن علی ابن محبوب عن الحسن ابن موسی الخشاب

آیت الله مددی: این مال داود ابن حسین است. روایت بعدیش.

یکی از حضار: عن محمد ابن الحسین عن زیان

آیت الله مددی: زیان ابن حکیم عودی عن موسی ابن اکیل نمیری.

یکی از حضار: عن نمیری عن ابی عبدالله قال سئل عن رجل یكون بینة و بین اخٍ منازعة فی حق.

آیت الله مددی: البته این جا ایشان سئل دارد. دقت کردید؟

چون موسی ابن اکیل از داود ابن حسین نقل می کند، احتمال هم دارد این همان روایت عمر ابن حنظله است باز بخش دومش است چون موسی ابن اکیل ثقة است و صاحب کتاب است و اصحاب ما نقل نکردند، همین در نوادر محمد ابن علی ابن محبوب آمده. شیخ هم منفردا نقل کرده.

یکی از حضار: موسی ابن اکیل النمیری کوفی ثقة، له کتاب یرویه.

آیت الله مددی: بله معلوم می شود قابل اعتماد بود.

یکی از حضار: فرمودید اصحاب ما نقل نکردند.

آیت الله مددی: این روایت را نقل نکردند، فقط شیخ نقل کرده است یعنی کتابش نسخ متعدد دارد، رواه جماعة، نسخ متعدد کتاب خود موسی ابن اکیل. البته از این که ایشان می گوید له کتاب معلوم می شود که ایشان کتابش عنوان نداشته، عرض کردیم احتمالا کتاب در این جا به معنای مکتوب. یعنی ایشان مقداری روایت داشته مکتوب بوده، این مکتوب را به شما داده و شما به کس دیگری دادید این نقل شده، مرادشان مکتوب است. دیدم بعضی از معاصرین نوشتند دفتر، یک دفتری بوده، حرف بدی نیست. چون گاهی اوقات از او نقل کردند و گاهی اوقات مکتوب بوده، اصلا راه به فهرست هم این جور بوده، روشن شد؟ یعنی روایاتش را نوشته بود به شما داده، شما هم به یکی دیگر دادید تا به اجازات رسیده و مرحوم نجاشی نقل کردند.

یکی از حضار: آن وقت مرحوم طوسی حرف از اکیل ندارد، فقط نمیری

آیت الله مددی: نمیری یا ابن نمیری، بعضی از نسخ هم بن نمیری دارد، موسی ابن نمیری، لا موسی النمیری.

حالا به هر حال این که می گوید سئل ابو عبدالله خب طبعاً این احتمال می آید که چون ایشان از داود ابن حسین نقل می کند، موسی ابن اکیل از داود نقل می کند. احتمال دارد ایشان مرادش همان روایت داود ابن حسین سابق است، تشابهاتی با هم دارند. حالا بخوانید. دقت کردید؟ آن وقت دیگه روایت عرض نمی شود.

یکی از حضار: فیتفقان علی رجلین یكونان بینهما فحکما فاختلفا فیما حکما قال : و کیف یختلفان؟ قلت : حکم کل واحد منهما للذی اختاره

الخصمان فقال : ینظر إلی اعدلہما و افقہہما فی دین الله عزوجل فیمضی حکمہ.

آیت الله مددی: در روایت داود داشت فینفذ حکمہ و یترک الآخر، این یترک الآخر این جا حذف شد.

حالا ما یک احتمال دادیم که عرض باشد که دیروز عرض کردیم. یک احتمال هم امروز که نه اصلا این روایت داود ابن حسین هم همان

روایت عمر ابن حنظلہ است در حقیقت، افتاده، در این نسخه افتاده است. این نسخه هم به هر حال یک شدوذی دارد چون مرحوم شیخ

از نوادر محمد ابن علی ابن محبوب نقل کرده و صدوق هم آن را روی آورده.

یکی از حضار: مشکل این است که داود ابن حسین مستقیم نمی تواند از ابا عبدالله.

آیت الله مددی: بله نقل بکند، مشکل ندارد. احتمال دارد مستقیم نقل کرده است.

حالا به روایت عمر ابن حنظلہ برگردیم و این بخش وسطش را از روایت عمر ابن حنظلہ بخوانید.

یکی از حضار: عن عمر ابن حنظلہ عن ابي عبدالله قلت فی رجلٍ اختار کل واحد منهما رجلا فرضیا أن یكون الناظرین فی حقہما فاختلفا

فی ما حکما و کلاهما اختلاف فی حدیثنا قال الحکم ما حکم

آیت الله مددی: این کلاهما اختلاف شاید اشاره به مسئلہ این باشد که فقیہ هستند، این دو نفر به عنوان فقیہ مطرحند. دقت می فرمایید؟

یکی از حضار: یعنی آن قاضی تحکیم که حالا فقیہ نباشد.

آیت الله مددی: قاضی تحکیم نیست.

مرحوم صدوق از آن قاضی تحکیم فهمیده

یکی از حضار: همین را می خواهم بگویم چون آن وقت هم باید فقیہ باشد.

آیت الله مددی: حالا ایشان از آن قاضی تحکیم فهمیده اما احتمال دارد که این اصلا قاضی تحکیم نباشد، فقیہ باشند.

آن وقت همین روایت عمر ابن حنظله را از کتاب کافی بخوانید، کافی یا تهذیب، همین قسمت وسطش. بعد از این که گفت فینظران إلی رجل منکم روی حدثنا، بعد گفت اختلفا.

در کتاب جامع الاحادیث.

یکی از حضار: و کلاهما اختلفا فی حدیثکم قال الحکم ما حکم

آیت الله مددی: نه قبل از این کلاهما.

یکی از حضار: فإن کان کل رجل اختار رجلا من اصحابنا فرضی أن یکون ناظرین فی حقهما فاختلفا فیما حکما

آیت الله مددی: و رضیا أن یکونا،

در این جا رضیا اما در عبارتی که شما الان از روایت داود ابن حسین نقل کردید و روایتی که از موسی ابن اکیل، خیلی ظاهر در قاضی تحکیم است.

یکی از حضار: و فقاہت هم نمی خواهد.

آیت الله مددی: و فقاہت هم ندارد.

آیا مراد صدوق عمدا این کار را کرده یعنی صدوق می خواسته بگوید که حتی روایت عمر ابن حنظله هم در قاضی تحکیم است اصلا، چون عرض کردیم آقای خوئی مثلا روایت ابی خدیجه را می گوید قاضی تحکیم است، روایت عمر ابن حنظله قاضی منصوب است، سندش را قبول نکردند.

این رضیا به قاضی تحکیم می خورد لکن چون رضیا بعد از آن ولایت فقیه است یعنی رضیا به فقیهین. اما عبارت داود ابن حسین را نگاه بکنید، آن واضح تر است، یتفقان علی رجلین، عبارت داود ابن حسین را نگاه بکنید، آن خیلی ظاهر در قاضی تحکیم است. ممکن است مرحوم صدوق عمدا آن را آورده که شاهد باشد که اصولا در روایت عمر ابن حنظله هم قاضی تحکیم است. ایشان که صدر روایت را حذف کرده است و بگوید که مورد این روایت اصلا قاضی تحکیم است. روشن شد چی می خواهم بگویم؟ اصلا مرحوم

صدوق و کذلک در نوادر محمد ابن علی ابن محبوب از موسی ابن اکیل است که آن هم ظاهر در قاضی تحکیم است، صدوق عمدا این روایت را آورده. عمدا روایت داود ابن حسین را آورده است، چرا؟ چون روایت عمر ابن حنظله احتمال دارد قاضی منصوب باشد اما روایت داود ابن حسین کاملا واضح است که قاضی تحکیم است.

آن وقت روایت داود ابن حسین که خارج از این دعوا هستیم این و موسی ابن اکیل اگر یکی باشند این دو تا روایت که ظاهرا در قاضی تحکیم هستند این ها را هم باید بر قاضی منصوب حمل بکنیم چون صدر حذف شده. آن وقت خلاصه مطلبی که می خواهیم نقل بکنیم این طور می شود این روایت عمر ابن حنظله سه بخش دارد، در کتاب کافی و در کتاب نسخه الصفوان این هم باز مرحوم کلینی نقل کرده هر سه بخش آمده. در کتاب محمد ابن حسین به نقل از حکم ابن مسکین دو بخش آمده، در این کتاب در این نسخه ای که مربوط می شود به داود ابن حسین که ظاهرش نوادر محمد ابن علی ابن محبوب است لکن از کتاب بزنطی است. احتمالا در کتاب بزنطی یک بخش آمده، آن هم بخش وسط، نه اول آمده و نه سوم آمده. این نسخه بزنطی را هم صدوق قبول کرده، صدوق این نسخه را هم قبول کرده. فائده این نسخه این است که خیلی ظاهر در قاضی تحکیم است نه در قاضی منصوب. اتفاقا دارد، آن دومی هم همین طور، روایت موسی ابن اکیل هم همین طور است.

آن وقت با مشکل اساسی در قاضی تحکیم برخورد می کند یعنی درست است که ظاهرش قاضی تحکیم است لکن فقه و اورع باز ملاحظه نمی شود.

یکی از حضار: از جای دیگه داریم که مسلم است قاضی تحکیم نباید فقیه باشد.

آیت الله مددی: فقیه باشد دیگه، افقه نمی خواهد.

این ها اختلافشان سر این هست که اگر مدعی و منکر هر کدام یک قاضی تحکیم انتخاب کردند، قاضی مدعی مقدم در قضا داریم یا قاضی منکر مقدم است، اما این که افقه و اورع و اینها باشد نمی خواهد.

یکی از حضار: در قاضی تحکیم دو تا انتخاب می کنند یا یکی؟

آیت الله مددی: نه، قاعدتا یکی اما حالا یکی گفت من این را به عنوان قاضی قبول دارم، آن هم گفت من آن را قبول دارم و اختلاف کردند.

یکی از حضار: خب این که اختلاف نمی شود.

آیت الله مددی: بنا شد که به دستگاه قضا مراجعه نکنیم، اتفاقا بر تعیین قاضی لکن این یکی را انتخاب کرده و آن یکی را.

علی ای حال این روایت موسی ابن اکیل و روایت داود ابن حسین چون موسی ابن اکیل خیلی دقیق می گوید سئل ابو عبدالله، این که خیلی روشن است که مال خودش نیست و خیلی شبیه قسمت دوم روایت عمر ابن حنظله است.

یکی از حضار: یعنی این ناظر به همان قبلی است

آیت الله مددی: آهان، آیا این ناظر به قبلی است؟ صدوق می گوید بله، چون از داود ابن الحسین مستقلا نقل کرده است. معلوم می شود در کتاب محمد ابن علی ابن محبوب بوده.

پس بنابراین طبق شواهدی را که ما تا این جا اقامه کردیم این دو سه تا روایت به نظر ما یکی است و همه هم به عمر ابن حنظله بر می گردد. بخش اولش را غیر از ایشان هم داریم. بخش دومش الان غیر از ایشان ثابت نیست چون این دو تایی که داریم یکی موسی ابن اکیل است و یکی، من دیروز گفتم داریم اما چون این احتمال مشکل می شود. فعلا چیز روشنی را نمی توانیم. فقط چیز روشنی که برای ما هست این است که این نوادر است و آن هم روی است. این روشن است. اما این کجای کار مشکل داشته و اسماء هم فرق می کند. صفوان هم جزء اجلاء است، احمد بزنتی هم جزء اجلاء است، محمد ابن حسین هم جزء اجلاء است. علی ای حال احتمالاتی را که ما عرض کردیم وارد است و این دو تا یک نوع شذوذ پیدا می کنند، شذوذ نقلی پیدا می کنند. احتمالا با روایت عمر ابن حنظله یکی باشند. پس این که گفتیم قسمت وسط. قسمت بالا چرا، چون ابو خدیجه دارد، غیر از ابو خدیجه هم داریم، اما قسمت ترجیح روایت را اصلا نداریم، به این صورت و به این کیفیت خذ بما اشتهر، این اصلا منحصر در روایت عمر ابن حنظله است و جای دیگه نیامده است، این راجع به این مطلب.

از آن ور معلوم شد که مرحوم نائینی فرمودند، بعد مرحوم آقاضیا دنباله اش می فرماید:

مع أن الترجیح بالافقیهه إنما یناسب الترجیح للحکم و الفتوی و لا یناسب الروایه.

واضح است، اصلا به نظر من، نظر خودم را عرض می کنم، نباید بنشینیم با مرحوم نائینی مناقشه بکنیم، تعجب می کنیم که چطور به

ذهن مبارک ایشان خطور کرده این روایت ناظر باشد بعد از این که تصریح دارد در حکمین، با تصریح در حکمین و حاکمین و قاضیین،

این را ما بر ترجیح به صفات راوی حمل بکنیم، به همین توجیهی که ایشان فرمودند.

و ما ذکر من التایید فی الاصدقیه ایضا لا تایید فیہ إذ اصدقیه الحاکم فی حکمه بملاحظه طریقه حکمه.

یعنی مراد از اصدقیت خیلی صادقانه به دنبال حکم الهی بوده، خیلی دقیق، خیلی روشن و این ناظر به آن باشد.

البته خوب دقت بفرمایید این روایت که الان در باب حکمین است اصولا، قاضین است، دو نفر قاضی، آن وقت ترجیح امام قرار دادند،

در باب حکمین اصولا یک نکته اساسی هست که اگر ما این قصه حکمین را حل نکنیم دعوا می ماند، اختلاف بین طرفین می ماند، این

می گوید این و آن می گوید آن، اختلاف می ماند. چون اختلاف می ماند و بودن اختلاف به نحو جامعه نیست، به نحو افراد نیست ما

به یک نحوی باید اختلاف را برداریم لذا ممکن است بگوییم که امام خواستند به یک نحوی اختلاف را بردارند، مزایایی باشد که، اما

اگر راوی باشد، آن که این بحث نیست دیگه.

آن وقت پس اولاً: تعدی بکنیم از مورد روایت به صفات راوی که مرحوم نائینی این طور، خیلی بعید است.

دو: تعدی بکنیم از مورد روایت به صفات مرجع تقلید به اصطلاح امروز ما، مقلد، که در عروه هم دارد که اگر هر دو عالم بودند یوخذ

بالاورع، این روایت موردش حکمین است نه مجتهدین، نه فقیهین. دقت فرمودید چی می خواهیم بگویم؟ دو تا تعدی الان برای شما نقل

کردیم. یکی این جا در اصول آمده که تعدی بکنیم به صفات راوی. معلوم شد که انصافا خیلی مشکل است. نه مشکل باشد بلکه برای

ما هنوز تصور نشده، هنوز نتوانستیم تصور بکنیم. آنی که برای ما تصور می شود این است که ایشان ذهنش مشوب بوده به مرفوعه

زراره چون آنجا ترجیح به صفات راوی را دارد، به ذهن ما بیشتر این می آید. از خود این روایت که خیلی بعید است، این که حرف

عجیب غریبی است و باز تصدی شده به مسئله اورعیت در باب مرجع تقلید که اگر هر دو از نظر علمی مطابق بودند به اورع برگردد، آنی که ورعش بیشتر است و تقوایش بیشتر است. خب طبعاً آقایان محشین هم اشکال کردند که آن روایتش موردش در حکمین و قاضیین است و این در تقلید است، اصلاً چه ربطی به همدیگر دارند، این هم یک مشکل.

لذا بعضی ها آمدند گفتند اصلاً همین طور که ایشان در این جا اشاره می کند، فمن هنا ظهر أنه لا بعد فی مرجحیه مطلق الاعدلیه مرجحه للحکم کالاورعیه، آن وقت این اعدلیت هم بملاحظه طریقیه حکمه فلا یخلو عن المناسبه ایضا.

آن وقت در آن جا هم بعضی ها گفتند اورع یعنی اورع در فتوا دادن، اورع در ذهن ما ورع و تقوا و ترک محرمات و احتمالات التحريم و اتیان واجبات و احتمالات الوجوب، ورع به ذهن ما این طور است دیگه، بعضی ها آمدند گفتند آن ورع چون می خواستند به باب قضا ربط بدهند آن ورعی هم که در آن جاست مراد ورع در اجتهاد است، در فقاهاست است، این که به اورع اخذ می شود آنی است که در فتوا دادن خیلی مراعات ورع و احتیاط می کند، در فتوا دادن خیلی مواظبت می کند، کنترل می کند که فتوا دقیق باشد پس مراد از اورعیت مثل این اصدقیتی که ایشان فرمود اصدقیّت را برگرداندند به صفات حکمین، مثل اورعیت به این معنا. لکن خلاف ظاهر است، انصافاً بینی و بین الله خلاف ظاهر است.

راجع به این صفات آنی که به ذهن خود من می آید این است که مراد امام نظرش به مزیت است یعنی آنی که دارای مزیت است را قبول بکنیم.

یکی از حضار: مزیت در فقاهاست است.

آیت الله مددی: در فقاهاست هست، گاهی اصدقیّت، اعدلیّت.

علی ای حال پس بنابراین دقت بفرمایید چی می خواهم عرض بکنم، آن وقت آن نکته فنی. البته این جا باز یک بحث کبروی داریم اگر این عناوینی که در روایت آمده دوران امر بشود بعنوانه غصب بشود یا به عنوان مزیت، اگر ما باشیم و مقتضای قاعده، اینها قاعده دارند، قاعده اش این است که به عناوینشان یعنی اصطلاحاً اگر لسان حدیث دوران پیدا بکند بین طریقیّت و موضوعیت. موضوعیت یعنی

همین عناوین موضوع هستند، طریقت که نه، مهم وجود مزایاست، وجود مزایا. خب اصل اولی موضوعیت است، طریقت نیست. همین که ایشان گفت بملاحظه طریقه حکمه، این اصل اولی نیست، اصل اولی موضوعیت است. یعنی حق از این جهت مثلاً نائینی می خواهد بگوید صدقیت عنوان دارد، اصل اولی هم همین است لکن چون شواهد باید بیاید اقامه بشود که مراد، حالا من معنایی که عرض کردم مراد مزیت است. شاهدش این است امام پنج شش صفت بیان فرمودند اعدلها، افقهها، اصدقهما فی الحدیث و اورعهما، چهار صفت بیان فرمودند، خب اگر مراد امام هدفشان عنوان و تاثیر این عناوین است طبیعتاً موضوعیت قائل بشویم باید فرض اختلاف هم می شد. فإن کان احدهما افقه و الآخر اورع، این طوری. این در بحث امامت که شیخ الرئيس در شفا دارد ایشان می گوید کسی که می خواهد متصدی بشود باید عالم باشد، احکام دین را بداند و امام باشد و حسن ایالت، تعبیر به ایالت یعنی مدیریت، اداره، بعد می گوید اگر کسی مدیریتش بهتر بوده و کسی علمش بهتر بود کدام یکی؟ ایشان می گوید آنی که مدیریتش بهتر است امام بشود با آنی که علمش بیشتر است مشورت بکند، چون این طوری جمع می کند.

عادتاً کسی که در مقام تحدید است عادتاً باید فروض اختلاف را بیاورد دیگه، همان طور که در عروه آمده که دو تا علمشان خیلی خوب است اما یکیشان اورع است.

یکی از حضار: در روایت دارد الورع الوقوع عند الشبهة، یعنی اصلاً فتوا ندهد.

آیت الله مددی: می دانم، این ورع حالا ورع در فتواست یا فتوا در مقام عمل است. ظاهراً فتوا در این جا اعم از ورع در مقام فتوا و عمل است.

به هر حال اگر امام در مقام بیان منصوب بود و منصوب کسی است که دارای این صفت است عادتاً باید اختلاف را هم می گفت دیگه، فإن کان احدهما افقه و الآخر اورع، إن کان احدهما و الآخر اصدق، از این که امام فقط یک، آن وقت در روایت داود ابن حسین هم سه تا آمده. در روایت موسی ابن اکیل هم دو تا آمده است. روایت داود ابن حسین را نگاه بکنید سه تا آمده. این جا چهار تا آمده.

لذا من به ذهنم مخصوصاً اگر این روایت یکی باشد، این سه تا روایت یکی باشد.

یکی از حضار: ایشان فقط افقه و اعلم به احادیثنا، بعد دارد و اورعهما،

آیت الله مددی: سه تا می شود دیگه.

اما روایت موسی ابن اکیل دو تاست. پس یکی دو تاست، یکی سه تاست و یکی چهار تاست. اگر اینها را نگاه بکنیم و بعد هم متعرض صور اختلاف نشدند، اگر مرادشان دقیق بود و نصب بود و منصوب کردن، ظاهرا هدف این بوده این دو نفر کدام یکی مزایایش بیشتر است به آن عمل بکنیم. حالا مزایا گاهی اوقات به عنوان اصدقیت است و عدلیت است و اقهیت و اورعیت است. گاهی یکی سه تا مزیت دارد و یکی دو تا دارد. ظاهرش من فکر می کنم این باشد یعنی هدف این بوده، خوب دقت بکنید، رفع خصومت بشود، خوب دقت بکنید، چون حکمین است، روشن شد چی می خواهیم بگویم؟

اما این که شما در اداره جامعه اگر فرض کنید گفتید فقیه، این هم باید افقه و اورع و اصدق باشد این دلیل نمی شود، یا در باب تقلید بگویم اورع باشد، اگر هر دو در علم مساوی بودند به این حدیث تمسک بشود. یا در صفات راوی که مرحوم نائینی تمسک فرمودند که دیگه بد اندر بدتر، این هم راجع به این روایت.

یکی از حضار: بینهما منازعه

آیت الله مددی: شما خیلی دور، بله بلا اشکال قاضی است.

بعد ایشان مرحوم نائینی بعد که ترجیح به صفات را قبول فرمودند این بحث را مطرح کردند که ترجیح به صفات مقدم است یا ترجیح به شهرت؟ ایشان فرمودند بعید نیست که ترجیح به شهرت مقدم باشد چون در مقبوله شهرت اول مرجحات خبرین متعارضین است. خب ایشان مرحوم آقازیا دارد که علی الکلام الاول یقتضی تقدیم الترجیح بالصفات علی الترجیح بالشهره، خب آن بخش دوم بود اگر بخش دوم صفات راوی هست آن مقدم بر بخش سوم است. شهرت در بخش سوم روایت عمر ابن حنظله است. بعد دیگه ایشان فرمودند در روایت عمر ابن حنظله آمده است و بعید نیست.

خب شیخنا الجلیل! در روایت عمر ابن حنظله اصلا ترجیح به صفات نیامده، اگر آمده در بخش وسطی آمده، در حکمین. اگر بنا شد ترجیح در صفات حکمین را شما به راوین زدید پس اول آن زده و بعد شهرت آمده لذا مرحوم آقازیا می گوید علی الکلام يقتضی این مطلب.

به هر حال این هم دو تا مصیبت. خود اصل مطلب یک مصیبت، این فرعی که ایشان و نحوه استدلال به روایت عمر ابن حنظله در این که ترجیح به صفات مقدم است، همین در روایت مرفوعه زراعه آمده این مشکل شده، مشکل مال آن است. بعد می گوید و الظاهر أن يكون عمل المشهور ايضا على ذلك فإنهم لا يزالون يقدمون المشهور على غيره ولو كان راوی الغير اعدل و اصدق.

البته این معلوم نیست که مشهور باشد. اصلا روات و اصحاب ما این راه های رجالی را که شما دارید کمتر رفتند. این راجع به امر اول و تنبیه اولی که مرحوم نائینی قدس الله سره در این جا فرمودند که دو بخش شد، یکی این که ترجیح به صفات را قبول نکنیم. دو: این که ترجیح به شهرت مقدم است به ترجیح به صفات و هر دو مطلب ایشان انصافا قابل تایید نیست، این راجع به این مبحث تنبیه اول ایشان.

تنبیه دوم ایشان که باز هم برای ما خیلی ابهام آور است انصافا بینی و بین الله ایشان کلامی را که در اقسامش گفتند، ایشان فرمودند مبحث ظن در اقسام ظهرت. تعجب از ایشان است، ایشان باید این جور می گفت. ببینید مرحوم شیخ، اولاً من عرض کردم حالا خارجا عرض می کنم اصلاً این بحثی را که شیخ در مکاسب دارد که قطع حاصل می شود یا شک یا ظن، این تقریباً در حکم مقدمه است برای رساله ایشان. اصل رساله مرحوم شیخ رساله حجیه المظنه، اسم رساله این است. عرض کردم رسائل مرحوم شیخ چهار تا رساله بوده که شیخ نوشته. بعد یکی برداشتند عباراتش را جابجا کردند، یک رساله حجیه المظنه، یک رساله برائت و اشتغال، یک رساله استصحاب، یک رساله هم تعارض، تعادل و ترجیح، چهار تا رساله است. بعدها مثلاً بعدها نوشتند در رساله حجیه، ایشان یک مقدمه نوشته، آن بحث علمش مقدمه است، بحث قطعش مقدمه است. نوشته المقصد الاول فی القطع، این در عبارت رسائل نبود، المقصد الثانی فی الشک

مثلا یا فی الظن، بعد شک، مقصد الرابع فی الاستصحاب، اینها را اضافه کردند و إلا اینها هر کدام رساله بود. آن وقت رساله حجیه المظنه به این ترتیب است. مرحوم شیخ فرمودند اصل اولی این است که ظن حجت نیست چون غالبا این کتاب ها نه عنوان دارد و نه اساتید شرح می دهند. ما اینها را شرح می دهیم چون معتقدم آن صفت بارز انسانی جداسازی است. چند دفعه عرض کردم، ما این جداسازی را در علم هم می آوریم، در کتاب هم می آوریم، این جداسازی خیلی مهم است پس بحث قطع که در رسائل است این مقدمه بحثش است، خود بحثش ظن است. در بحث ظن که وارد می شود اصل اولی را عدم حجیت ظن می گذارد، این جوری بحث کردند. بعد از آن ما قیل بخروجها عن هذا الاصل، چه ظنونی حجت است، یکی اجماع منقول به خبر واحد است، یکی حجیت ظواهر کتاب است، البته حجیت ظواهر مطلقا و ظواهر کتاب، یکی هم حجیت شهرت فتوائی، الشهرة الفتوائية، یکی هم حجیت قول لغوی، یکی هم حجیت خبر واحد، این را برای این که در ذهن مبارکتان هر وقت تدریس رسائل فرمودید معلوم بشود بحث ها کجاست. اینها چون خیلی در چاپ ها روشن نشده پس بحث شهرت که ایشان می گوید در بحث ظن گذشت به مناسبت شهرت فتوائی، چرا؟ چون گفته شده شهرت فتوائی حجت است و مرحوم شیخ هم مطلب آورده و بعد هم مناقشه کرده در این که شهرت فتوائی حجت است یا نه؟ این بحثی که سابق گذشت این است و ما آن جا هم این توضیح را به این مناسبت دادیم. یک شهرت روایی داریم که جز مرجحات است، بنا بر روایت عمر ابن حنظله به نظر آقایان. یک شهرت عملی داریم که این جزء مقومات حجیت است یعنی به این معنا که اگر روایت ضعیف باشد اصحاب عمل بکنند این حجت می شود که اصطلاحا از این شهرت عملی را تعبیر به جابریت و کاسریت می کنند. اگر سند ضعیف باشد عمل اصحاب کردند جابر است ولی اگر سند ضعیف باشد اصحاب عمل نکردند کاسر است. کاسر با سین یعنی می شکند، یا جبرش می کند، جبر الان عراقی ها مجبر می گویند، شکسته بند، کسی که می شکست این را به هم می چسباند به او می گویند جبر و ادعا شده که جبار هم گاهی به این معناست یعنی آن شکستگی ها را جبران می کند، نه جبار به معنای سیطره. این حدیث هست اول العلم معرفة الجبار. یک سوالی دارند که چرا نفرمود معرفة العلم؟ آنی که با علم معروف است علام است. آن وقت آنجا می گویند مراد از جبر در آن جا جابر الکسر العظیم نه جبر به معنای منتقم، اول العلم معرفة الجبار و آخره تفویض الامر إلیه. اول شرح امثله است، خیلی هم گشتم

پیدا نکردم، من خیلی گشتم، در جامع صغیر و در مصادر مختلف گشتم، البته آن گشتن ما با این کامپیوترها نبود. گفتم به بعضی ها که با کامپیوتر هم گشتند آنها هم پیدا نکردند، به عنوان قال النبی هم هست، قال النبی، از ذهن بچگی ما که این شرح امثله را خواندیم هنوز در ذهنم است، این قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم، اول العلم معرفة الجبار و آخره تفویض الامر إلیه.

در آنجا شهرت عملی و شهرت فتوائی به این معناست که یک فتوائی بین اصحاب مشهور می شود و دلیل ندارد. این ظاهر است اما این جا ایشان عوض کرده. هم شهرت عملی و هم شهرت فتوائی بحث مرجحیتش را مطرح کرده است. آن جا بحث مرجحیت فقط شهرت روایی بود، آن دو تا بحث حجیت بود، حالا هر کدامش به یک نحوی. من هنوز هم این را نفهمیدم که چرا مرحوم نائینی این بحث را در این جا به این صورت مطرح کرده، دیگه حالا فردا من به هر حال سریع می خوانم و خیلی بعید از شأن ایشان است که، مثلاً شهرت فتوائی را این جور معنا کرده، یک فتوایی بین اصحاب مشهور باشد و روایتی هم هست لکن به آن روایت استناد نکردند، معلوم نیست به آن روایت استناد کرده باشند. اسم این را شهرت فتوائی گذاشتند در صورتی که آنی که تا حالا در ذهن ما هست شهرت فتوائی یک فتوای مشهور باشد و دلیل ندارد، نه این که یک روایت ضعیفی هم هست، نمی دانم حالا ایشان چطور این مطلب را فرموده، حالا من فردا عبارت ایشان را برای احترام به ایشان می خوانیم. اما مطلب این جور نیست که ایشان فرمودند، خیلی عجیب و تعجب آور است، ایشان هم که خیریت این صنعت هستند، ایشان این قدر بزرگوارند که ما خودمان را تخطئه می کنیم ولی ایشان را تخطئه نمی کنیم. خیلی جلیل القدر هستند، ایشان شهرت فتوائی را فتوا باشد و روایت ضعیف هم باشد، فقط گفته روایت ضعیف معارض باشد یا معارض نباشد، اگر معارض باشد می شود مرجح، شهرت فتوائی، معارض نباشد حجت، این جور فرمودند و ما در ذهنمان تا حالا این جور بود که شهرت فتوائی فتوا باشد، دلیل ندارد، در ذهن این طور بود، ایشان جور دیگه نوشته است. به هر حال فردا تتمه کلام ایشان را ان شاء الله متعرض می شویم یعنی می خوانیم، برای ما هم انصافاً تعجب آور است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين